

درس سیصد و پنجم

کیفیت تحقق صور علمیه در نفس

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَالْحَقُّ كَمَا دَهَبْنَا إِلَيْهِ وَفَاقًا لِلْمُحَقِّقِينَ مِنْ أَهْلِ اللَّهِ هُوَ أَنَّ الْمَاهِيَاتِ كُلَّهَا وَجُودَاتٌ خَاصَّةٌ وَبِقَدْرِ ظُهُورِ
نُورِ الْوُجُودِ بِكَمَالَاتِهِ تَظْهَرُ تِلْكَ الْمَاهِيَاتُ وَلِوَازِمُهَا تَارَةً فِي الدَّهْنِ وَ أُخْرَى فِي الْخَارِجِ.^۱

راجع به کیفیت تصور وجود ذهنی برای ماهیت مرحوم آخوند می‌فرمایند که وجود ذهنی عبارت از وجود خاصه است که وجود عام بر او عارض می‌شود و این را تشبیه به وجود عَرَض کردند که عارض بر معروضش می‌شود و می‌فرمایند که وجود عام گاهی اوقات عارض بر خودش می‌شود؛ بر وجود خاص، این تعینات خارجی که وجودات خاصه هستند به واسطه بروز وجود عام بر آنها هست که به این حیثیت تقیدیه الآن در خارج متعین و متشخص می‌شوند.

راجع به این فقره از کلام ایشان باید عرض کنم که مسئله در وجود ذهنی و وجود خارجی همان‌طوری که در بحث وجود ذهنی خواهد آمد فقط به کیفیت وجود است یعنی وجود ذهنی عبارت از یک وجود خاصی است که آن وجود خاص منبعث از نفس است؛ نفس ناطقه انسان خلاق است و افاضه وجود می‌کند و صور و آن نقوش متصوره در نفس را خلق می‌کند و براساس همین خلق تحقق خارجی نفسی پیدا می‌کند و مسائلی دیگر بر او مترتب می‌شود دیگر در اینجا کیفیت تجرد نفس و کیفیت سلوک انسان و نحوه تخلیه و تحلیه که در ارباب عرفان و اخلاقیون مطرح هست تماماً در ارتباط با وجود نفسی و وجود ذهنی در اینجا متحقق می‌شود.

مقصود از وجود ذهنی در محط بحث

و مقصود از وجود ذهنی یک معنای عام [است]، نه صرف تخیل، بلکه هرچه که در نفس انسان تشخیص پیدا می‌کند سواء آن که در مرتبه تخیل باشد یا در مرتبه وهم باشد یا در مرتبه عقل باشد در تمام این مراتب آن وجودی که در نفس تحقق پیدا می‌کند ما اسم آن را وجود نفسی یا وجود ذهنی می‌گذاریم.

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

فرق وجود ذهنی با وجود خارجی

فرق این وجود ذهنی با وجود خارجی در کیفیت وجود است. در وجود خارجی، کیفیت وجود کیفیت مادی است اما در وجود نفسی کیفیت تجردی است اما اگر این خصوصیت وجودی و امتیاز وجودی را از آنها بگیریم از نقطه نظر ماهیت هیچ گونه تفاوتی بین وجود ذهنی با وجود خارجی نیست.

اشکال بر کلام مرحوم آخوند در تعریف ماهیت

پس اینکه مرحوم آخوند در اینجا می‌فرماید: وجود ماهیت عبارت از وجود خاص است که وجود به او تعلق می‌گیرد خالی از مسامحه نیست زیرا ماهیت وجود خاص است پس از آن هنگام که وجود عام عارض بر آن شده نه قبل از تعلق وجود عام بر او، مسئله ماهیت در ذهن با ماهیت در خارج یکی است و تفاوتی ندارد. ذهن این ماهیت را وجود خاص می‌کند ماهیت را تبدیل به وجود خاص می‌کند همان‌طوری که وجود عام در خارج ماهیت را تبدیل به وجود خاص می‌کند. پس یک وجود بیشتر نیست! حالا این وجود عام عارض بر حدودی می‌شود که آنها مقید آن وجود عام هستند نه اینکه آن حدود وجود خارجی دارند چون اگر وجود خارجی داشته باشند دیگر عروض وجود عام بر آنها بلا معنا و لغو است.

تعریف ماهیت

ماهیت عبارت از آن حدی است که آن حد خودش **نَحْوُ مِنَ الوجود** است که آن وجود عام به این **نَحْوُ مِنَ الوجود** خود را نازل می‌کند و این مطلب را مقایسه کردن و تشبیه کردن با عروض عَرَض بر معروض خالی از مسامحه نیست زیرا در بحث عرض و معروض سبق زمانی وجود معروض در اینجا باید لحاظ بشود در حالی که در تصورات ذهنی ما و در وجود ذهنی، سبق زمانی برای ماهیت اصلاً معنا ندارد.

تحقق نفسی ماهیت به خلق نفس

آن نفس ماهیت و نفس تحقق خارجی یعنی تحقق نفسی ماهیت به خلق نفس است. چطور ماهیت قبل از خلق نفس وجود داشته باشد؟! همین که شما یک شیء را تصور می‌کنید یعنی وجود مجرده نفس شما خلق آن شیء را کرده است و اگر وجود در اینجا نبود آن تصور هم بلا معنا و لغو بود و دیگر معنا نداشت! این یک مسئله بود که در اینجا لحاظ شد.

اقرار به عجز و تقصیر، غایت عرفان عارفین

کیفیت تحقق صور علمیه در نفس

مطلب دیگری که در اینجا مرحوم آخوند می‌فرماید و مربوط به بحث ما در اینجاست این است که کیفیت تحقق این صور علمیه در نفس به چه صورت است و چگونه این صور علمیه در نفس انسان تحقق پیدا می‌کند؟! تحقق این صور علمیه به واسطهٔ وسائلی است که آن وسائط این صور علمیه را در نفس انسان منتقل می‌کند یا اینکه خود نفس به واسطهٔ قرب تجردی که پیدا می‌کند مستعد برای انتقاش آن صور علمیه در نفس می‌شود و به هر مقدار که انسان نزدیک بشود، به همان مقدار هم از آن عالم انوار بهره می‌گیرد و از حقایق آن عالم در نفس او منتقل خواهد شد ولی نکته در اینجاست که تمام این مراتبی را که به مراتب کمالی برای نفس از او تعبیر می‌آورند باز به واسطهٔ آن جنبهٔ انیّتی که در انسان هست و همان جنبهٔ انیّت موجب دوئیّت بین انسان و ذات اقدس پروردگار هست موجب می‌شود که حقایق را آن‌طور که باید و شاید انسان نتواند تصور کند زیرا آن وحدت عینی که باید مورد لحاظ قرار بگیرد آن وحدت عینی طبعاً با وجود استقلال در انیّت متنفی است فعليهذا عارف به هر مرتبه که برسد باز ندای قصور، جهل، فقر و سایر نواقصی که مترتب بر جنبهٔ دوئیّت و بُعد در انیّت بین انسان و ذات پروردگار هست از اینها بلند است لهذا ایشان می‌فرمایند: **فَعَايَةُ عَرَفَانِ الْعَارِفِينَ** **إِقْرَارُهُمْ بِالْعِجْزِ وَ التَّقْصِيرِ**^۱ این بیانی است که مرحوم آخوند در اینجا به واسطهٔ حفظ لحاظ انیّت می‌فرماید.

منافات انیّت با وحدت عینی

با توجه به این نکته می‌توان گفت که کلام مرحوم آخوند از یک نقطه نظر صحیح و از نقطه نظر دیگر محل تأمل است؛ اما از نقطه نظر صحت این است که تا جایی که انیّت وجود دارد دوئیّت وجود دارد و تا جایی که دوئیّت وجود دارد در آنجا آن وحدت عینی که علت و سبب برای وحدت علمی است حاصل نمی‌شود. انیّت با وحدت عینی منافات دارد و وحدت عینی اگر حاصل نشد وحدت علمی هم حاصل نخواهد شد و ممتنع است! صحبت در این است که هر مرتبه از مراتب کمالی که نفس طی می‌کند آیا در آن مرتبه هم ناقص است یا نه به واسطهٔ اتحاد بین مراتب نفس و آن مرتبهٔ کمالی که در او قرار دارد وحدت عینی با آن مرتبه پیدا می‌کند؟ ما دیگر در اینجا نمی‌توانیم قائل به سوفسطائی و امثال ذلک بشویم و مراتبی را که انسان طی می‌کند مراتب جهل بنامیم مراتبی را که انسان طی می‌کند مراتب تجرد و مراتب علم است.

^۱. همان، ص ۲۴۹.

حالا شما بفرمایید که بله به کُنه علم و به انتهاء علم نمی‌رسد، اشکال ندارد ولی آنچه را که ادراک می‌کند صحیح است و آن را که دیگر نمی‌توانیم حذف کنیم و رد کنیم. در هر مرتبه از مراتب صفات و اسماء که نفس حرکت می‌کند و تجرد پیدا می‌کند تا با آن مرتبه وحدت پیدا نکرده انتقاش صور علمیه در آنجا بی‌معنا و لغو خواهد بود. پس باید نفس در هر مرتبه‌ای که برای آن عالم ظهور پیدا می‌کند و در هر مرحله‌ای که در آن مرحله نفس استقرار پیدا می‌کند مشاهداتش در آن مرتبه مشاهدات صحیح و حق باید باشد.

وحدت مشاهدات یکی از مبانی مسئله وحدت وجود در عرفان نظری

بله، انسان در فناء اسم علم می‌تواند به علم به مقدار سعه خودش اطلاع پیدا بکند ولی آن مقدار صحیح است و باطل نیست! اینکه شما در اینجا می‌فرمایید: **فَعَايَةُ عَرَفَانِ الْعَارِفِينَ إِقْرَارُهُمْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ** در چه مرتبه‌ای هست؟! آیا آنچه را که اینها در آن مرتبه کسب کردند هم باطل است؟! آیا مشاهدات عالم عقل آنها هم باطل است؟! آیا مشاهدات عالم لاهوت، جبروت، قدرت، حیات، رزق، علم و تمام این عوالم، اسماء جمالیه و جلالیه پروردگار همه جهل است و همه اینها تصورات و تخیلات است یا اینکه نه، تمام اینها حق است ولی به مقدار سعه وجودی او در آن اسم از آن اسم بر این تجلی می‌کند؟! ما حرفی نداریم، اشکال ندارد! آن مقداری که شخص عادی فانی در اسم علیم می‌شود با آن مقداری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فانی در آن اسم علیم می‌شود تفاوت دارد ولی هر دو یک مطلب را به حق ادراک می‌کنند، حالا او بیشتر ادراک می‌کند، تودرتو ادراک می‌کند، باطن بیشتری را ادراک می‌کند.

فرض کنید یک تابلویی در اینجا منقوش شده است یک وقت می‌آییم نگاه ابتدائی می‌کنیم و می‌گوییم که چه رنگ‌هایی در اینجا هست! اصلاً کاری نداریم که اینها رنگ‌ها به چه صورتی درآمده است. می‌گوییم: نگاه کن ببین در این تابلو رنگ زرد، قرمز، سبز و بنفش هست! دوباره یک نگاه می‌کنیم که این تابلوی چه رنگی و به چه صورت است! می‌گوییم: به شکل گنجشک و بلبل و درخت است! اینجا سبزه هست و آنجا نهر آب هست! دوباره یک نظره جدید می‌کنیم می‌بینیم چقدر این را قشنگ کشیده و چقدر دقیق این را متوجه شده است و عجب نقاشی بوده است! باز یک نگاه دیگر می‌کنیم می‌گوییم که نکند این نقاش یک چیزهایی خواسته به کار ببرد، یک رمز و رموزاتی خواسته بگوید و این نقشش اشاره به یک مطالبی است و یک اشاراتی را در این خواسته بفهماند! وقتی که به آن اشارات رسیدیم باز دوباره ممکن از آن مطلب به سایر مسائل پی‌ببریم برحسب مقدار ظرفیت و علمی که ما نسبت به جریانات داریم و قضایا و قرائنی که در اینجا وجود دارد همین‌طور مرتبه‌به‌مرتبه از یک نقطه به نقطه دیگر منتقل می‌شویم تا اینکه برحسب سعه وجودی بعضی‌ها یک مطالبی دیگری هم در اطلاع پیدا بکنند که همین‌طور تودرتوست.

ولی صحبت در این است در هر مرتبه‌ای که افراد در آن مرتبه قرار دارند دیگر در آن مرتبه که خلاف نیست، رنگ زردی که الآن دارم می‌بینم با رنگ زردی که دیگری می‌بیند یکی است. این شکلی را که الآن دارم به نحو گنجشک می‌بینم که این نقاش کشیده است این طور نیست که شما همین تابلو را نگاه کنید و به جای گنجشک، کرگدن ببینید! نه خیر، هردو یکی است. این گنجشک که بنده دارم می‌بینم شما هم همین گنجشک را دارید می‌بینید، دیگر دم در نمی‌آورد که به شکل شاخ از اینجایش بالا برود. بله، به مراتب بعدی من نمی‌رسم و شاید شما برسید ولی در آن مرتبه آن رؤیت صحت دارد و این مسئله در فتوحات ثابت شده و در فصوص هم این مسئله ثابت شده است.

وحدت مشاهدات سالکان راه خدا، یکی از مبانی مسئله وحدت وجود

اصلاً یکی از مبانی مسئله وحدت وجود در عرفان نظری این قضیه وحدت مشاهداتی است که راهیان و سالکان راه خدا به این وحدت مشاهدات می‌رسند. این مسئله قابل انکار نیست. قضیه در مورد فناء ذاتی هم همین طور است؛ در مسئله فناء ذاتی ما باید ببینیم آیا اینیت که عبارت از عین ثابت است از بین می‌رود یا اینیت از بین نمی‌رود؟! اگر اینیت از بین برود کلام در همان جا هم هست آن مسئله‌ای که در فناء ذاتی مُشاهد برای سالک است و در آنجا ذات به ذات نگاه می‌کند و غیر از ذات چیزی نیست، در آنجا دیگر مرتبه قصور و تقصیر معنا ندارد و در آنجا مسئله فنا هست و دیگر در آنجا نفسی نیست تا اینکه قصور یا تقصیر را ما بر او حمل کنیم! قضیه سالبه به انتقاء موضوع است. اگر اینیت باقی می‌ماند و محال است که از بین برود پس در این صورت این ادعیه و خواسته‌ها و طلب‌هایی که بزرگان دارند تمام این طلب‌ها لغو خواهد بود.

بَیْنِی وَ بَیْنِکَ اِنِّیْ یَنَازِعَنِ *** فَارْفَعْ بِلُطْفِکَ اِنِّیْ مِنَ الْبَیْنِ^۱

پس برای چیست؟! این همه ادعیه‌ای که ما از ائمه علیهم‌السلام یا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داریم که هیچ شائبه وجود برای ما باقی نگذار و در مسئله فناء ذاتی - البته ادعیه خیلی زیاد است - این ادعیه مورد استفاده قرار می‌گیرد به خاطر همین است که این برای این است که آن مسئله اینیت که آن مسئله بُعد و مرتبه نزول آن حقیقت وجود است آن به واسطه کمالات و به واسطه تجرد به مرتبه تجرد تام می‌رسد و از آن حد خارج می‌شود؛ یعنی خود آن شخص شاعر به این نکته می‌شود. پس اشکالی ندارد که نسبت به مسئله فناء ذاتی اینیت برداشته بشود و دیگر در اینجا مسئله **اِقْرَأْهُمْ بِالْعَجَزِ وَ التَّقْصِيرِ** و اینها نیست.

^۱. أَرْجُوزَةٌ فِي الْفَقْهِ، مَلَاهَدِي سَبْزَوَارِي، ج ۱، ص ۶۸، منسوب به جناب منصور حلاج.

بله! این مطلبی را که مرحوم آخوند می‌فرمایند، در مرتبه بقاء آن مرتبه ظاهر می‌شود چون در مرتبه بقاء نفس با همان حدود محدود خودش می‌آید و وقتی که عارف در مرتبه بقاء نگاه می‌کند و هرچه بنخواهد سعه داشته باشد و به هر مقدار که دارای وسعت باشد باز در اینجا وقتی به علم و قدرت لا یتناهی نگاه می‌کند می‌بیند در مقابل او هیچ است و این نه حرف هر عارفی است بلکه حرف امام علیه السلام هم همین طور است و حرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم همین طور است؛ اینها هم وقتی که خودشان را در مرتبه بقاء می‌بینند و آن ذات لا یتناهی را می‌بینند به عجز و تقصیر اعتراف دارند و تمام این ادعیه و اینها همه برای مرتبه بقاء است نه در مرتبه فناء. پس اینت قابل ارتقاع است و آن مطالب عرفاء در اینجا با مطالب اینها تفاوت دارد.

فالحق كما ذهبنا إليه وفاقاً للمُحققين من أهل الله هو أنَّ الماهيات كُلَّها وجوداتٌ خاصةٌ وبقدر ظهور نور الوجود بكمالاته تظهر تلك الماهيات و لوازمها تارةً في الذهن و أخرى في الخارج.

تمام ماهیات وجودات مخصوص هستند و به قدر ظهور نور وجود به کمالاتش این ماهیات و لوازم ماهیات ظاهر می‌شود - یا مثلاً بگوییم که این ماهیات - یک مرتبه در ذهن و مرتبه دیگر در خارج ظاهر می‌شود. آن نور وجود به هر مقدار کمالاتی که دارد، به آن مقدار این ماهیات ظاهر می‌شوند؛ از نقطه نظر مراتب بُعد و از نقطه نظر مراتب تجرد، عدم تجرد، سعه، ضیق، شدت و ضعف بسته به آن نور وجود، آن علوم هم برای انسان حاصل می‌شود و تعینات خارجی هم پیدا می‌شود. آن هم همین طور است؛ هم در ذهن و هم در خارج.

و قوة ذلك الظهور و ضعفه بحسب القرب من الحق الأول و البعد عنه.

قوت این ظهور و ضعف این ظهور بر حسب قرب از حق اول است و بُعد از او است یعنی آن مرتبه‌ای که این نور وجود می‌خواهد در آن مرتبه خودآرایی کند در آن مرتبه به واسطه قرب از حق و بُعد از حق آن نور وجود مقید و مضیق به همان رتبه خودش می‌شود.

و قلة الوسائط و كثرتها و صفاء الاستعداد و كدره فيظهر للبعض جميع الكمالات اللازمة للوجود بما هو وجود و للبعض دون ذلك.

ماده وسائط زیاد دارد تا آن بالا اما عوالم دیگر وسائط کمتری دارند و آن استعداد برای تلقی این معارف از استعدادش کافی باشد صاف باشد یا اینکه کدورت داشته باشد. در بعضی افراد یا بعضی از ماهیات جمیع کمالاتی که لازمه برای وجود است **بما هو وجود** ظاهر می‌شود؛ هرچه که وجود دارای اوصاف و دارای لوازم کمالی خودش هست برای بعضی مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمام اینها ظاهر می‌شود و برای بعضی پایین تر از این [است].

انتقاش صور به دو طریق در نفس

و صور تلك الماهيات في أذهاننا هي ظلال تلك الصور الوجودية الفائضة من الحق على سبيل الإبداع الأولى الحاصلة فينا بطريق الانعكاس من المبادئ العالية أو بظهور نور الوجود فينا بقدر نصيبنا من تلك الحضرة.

صورت‌های این ماهیات در ذهن‌های ما است، این صورت‌ها سایه‌های این صور وجودی خارجی هستند که این صور وجودی از حق فائض هستند بر سبیل ابداع اولی؛ آن ابداع اولی که می‌آید و وجود خارجی را درست می‌کند آن ظلالش و ماهیاتش در ذهن ما پیدا می‌شود که در ما این صور و این علوم و این حقایق که در نفس ما نقش می‌بیند حاصل می‌شود از همان مبادی عالی که عبارت از وسائط عالم اعلیٰ است یا اینکه خود ما حرکت می‌کنیم و خود را تکان می‌دهیم و خود ما به یک مرتبه تجرد می‌رسیم و به آنجا دسترسی پیدا می‌کنیم؛ یعنی این صور به دو طریق در نفس ما منتقل می‌شود؛ یا به طریق آن مبادی و به واسطه وسائط در ذهن ما می‌آید مثلاً شما نشسته‌اید یک دفعه یک صورت در ذهنتان می‌آید نمی‌دانید از کجا آمد! این قدر وسائط طی شده تا الآن نفس مبارک استعداد برای این صورت را پیدا کرده است. خواب‌هایی که ما می‌بینیم، مسائلی که به ذهن می‌آید، خطوراتی که به ذهن می‌آید، تمام اینها به واسطه یک سلسله عالی است که آنها دست‌به‌دست هم می‌دهند تا اینکه یک حقیقتی را در نفس ما تثبیت کنند. یا به یک نحو دیگر است که خود ما به واسطه تجرید و تجرد به آن عوالم اطلاع پیدا می‌کنیم. کیفیت اینها با همدیگر تفاوت دارد و این بحثش در عرفان نظری است. **فینا بقدر نصیبنا من تلك الحُضرة ...** از آن مرتبه و از آن حضرت مراتب عالی به قدر نصیب ما ... **و لِذَلِكَ صَعِبَ الْعِلْمُ بِحَقَائِقِ الْأَشْيَاءِ عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ إِلَّا لِمَنْ تَنَوَّرَ قَلْبُهُ بِنُورِ الْحَقِّ وَ ارْتَفَعَ الْحِجَابُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْوُجُودِ الْمَحْضِ^۱**

مشکل است انسان به حقیقت اشیاء همان‌طوری که اینها هستند اطلاع پیدا کند چون اطلاع بر حقیقت آن شیء به این آسانی نیست و انسان باید مشرف باشد بر همان حقیقت و بر همان حیثیت علیتی که آن شیء خارجی را به وجود آورده و اطلاع بر او که عالم ملکوت است کار هر کسی نیست مگر برای این افراد که آن حجاب برداشته شده و آنها با حقیقت وجود تماس پیدا کردند و به آن رمز و راز وجود رسیدند و از آنجا کیفیت تعینات را نگاه می‌کنند؛ از آن حقیقت وجود که چطوری منشعب می‌شود و چطوری نقش می‌بندد و این ماء صاف و آب صاف چطوری در شبکه‌های مختلف، صور مختلف را به خود می‌گیرد.

منظور از «حقیقه‌ی شیء بصورت»

این آن نکته‌ای است که **حقیقه‌ی شیء بصورت** از اینجا روشن می‌شود که وقتی آن انسان آن جنبه علیت برای حقایق و صور اشیاء را بفهمد انشعابش را دیگر خواهد فهمید و به صور مختلفه درآوردن و به خصوصیات مختلفه درآوردن را ادراک می‌کند. عجیب است که مرحوم آخوند این حرف را می‌زند ولی بعداً یا در بعضی جاها مطالب غیر از این مطرح

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

می‌شود. بسیار حرف عالی است!

فَإِنَّهُ يُدْرِكُ بِالْحَقِّ تِلْكَ الصُّورَ الْعِلْمِيَّةَ عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ فِي أَنْفُسِهَا وَ مَعَ ذَلِكَ يَقْدِرُ إِنِّيْتَهُ مُحْتَجِبٌ
عَنْ ذَلِكَ.

این شخص به حق و به واسطه حق یعنی به نفس آن نور وجود، این صور علمیه را همان‌طوری که هست می‌بیند اما ما نه! ما دو چیز را باهم قرین هم قرار می‌دهیم مشابهاتش را می‌بینیم متمایزاتش را می‌بینیم، این را جنس می‌گوییم و آن را هم فصل می‌گوییم. اینکه نشد!

یک روز مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - را یک عده به باغ وحش برده بودند. الآن یاد یک قضیه افتادم. آقا سید مرتضی، خدا حفظش کند الآن در مشهد هست، آمده بود منزل دید همه نشسته‌اند و از باغ وحش برگشته بودند و یک قضیه جالبی هم اتفاق افتاد در همین دفعه که اینها رفته بودند. حالا اسمش را نمی‌برم ولی با اشاراتی که می‌کنم باید متوجه بشوید که کیست. یکی از آقایانی که فعلاً در طهران هست و مجالسی دارد و سابقاً با آقای حداد بود، ایشان در همین گروهی که رفته بودند شرکت داشت. می‌گویند: یک میمون خیلی عجیب و غریبی بود که یک قفس خاص به خودش را داشت و آن قدر زور داشت که میله‌های این را به قطر بزرگ قرار داده بودند. همین که اینها ایستاده بودند و نگاه می‌کردند این بنده خدا شروع کرد [از طریق غیر عادی] سربه‌سر این میمون گذاشتن! - شاید عادی هم نبود ولی از این کارها می‌کرد - این هم رفت آن کنار از این فضولاتش آورد و به سر این شخص زد! خلاصه گفت که ما را اذیت می‌کنی بیا بگیر! دیگر سرتا پایش کثیف شده بود! آقای حداد را به باغ وحش چه مربوط است!

خلاصه آمده بودند به منزل و نشسته بودند همه خوشحال که بله حالا آقای حداد را بردند گردانند و خلاصه یک مقداری هم ظاهراً هم چنین یک حالی که برایشان خوشایند بود داشتند و... همین که آقا سید مرتضی آمد و کنار آقای حداد نشست گفت: آقا شنیدم شما را به باغ وحش بردند. گفتند: بله، رفتیم. گفت: آقا برای شما همه اینها باغ وحش هستند پس برای چه به باغ وحش رفتید؟! ایشان آن قدر خندید که از حال رفته بود! همه اینهایی که پز می‌دانند و... اینها که همه برایتان باغ وحش هستند دیگر باغ وحش رفتن ندارد! بعد ایشان برگشته بودند من در آن مجلس بودم خیلی برایشان جالب بود می‌گفتند: عجیب خدا اسمائی دارد! عجیب صفاتی دارد! هرکدام از اینها مظهر یک اسم هستند و مظهر یک صفت هستند! شیرش چطور است! فیلس چطور است! مثل اینکه تا حالا این حیوان‌ها را ندیده بودند و سیر بقاء امروز برایشان در این باغ وحش حاصل شد! می‌گفتند: خیلی عجیب بود! خیلی چیزها دیدیم! قضیه آن بنده خدا هم که [آن میمون فضولاتش را به صورتش پاشید] خیلی بهتر کرده بود و ترتیبش را داده بود!

حالا آن را که واقعاً یک عارف الآن دارد می‌بیند شیر را در اینجا می‌گذارد و خرس را هم در اینجا می‌گذارد حالا اگر شما باشید چه می‌فهمید؟! هیچ! فقط اینکه شیر درنده‌تر است اما به آن خصوصیت وجودی

او که چه شده این خرس شده و این شیر شده، آیا به آن خصوصیات وجودی او تا حالا کسی پی برده است؟! آن که ما می‌بینیم که قد شتر به عنوان مثال سه متر و طولش این مقدار است و حالا شیر چنگال دارد و دندان‌ش این طور و فلان است خب اینها که جنبه مایزه بین دو چیز نیست! خب حالا چنگال دارد یا یالش به این نحو است و... آنچه که باعث شد الان اسد اسد بشود و ابل ابل بشود یعنی همان جنبه فصلیت و جنبه صورتیت یک شیء برای چه کسی حاصل می‌شود؟! برای شخصی که بتواند اشراف بر تقسیم عالم وجود پیدا کند که چطور تقسیم می‌شود. کار هر کسی نیست!

بنده خدا بوعلی هم لنگ انداخت و صاف و راحت گفت که فصل برای کسی حاصل نمی‌شود و ما فقط به جنس اشیاء اطلاع می‌کنیم.^۱

و مع ذلك بقدر إنيته محتجب عن ذلك فغاية عرفان العارفين إقرارهم بالعجز و التقصير و علمهم برجوع الكل إليه و هو العليم الخبير.

و به قدر اینت خودش محتجب از ادراک حقیقت وجود است. اینکه همه این تعینات به او برمی‌گردد و همه این هویات خارجی به او برمی‌گردد و هیچ کدام استقلال در ذات ندارند و هو العليم الخبير.

تفاوت عارف و جاهل فقط در علم!

تلمیذ: ببخشید این و مع ذلك بقدر إنيته شاید مبنای مرحوم آخوند هم مبنای مثل مرحوم علامه طباطبائی که در همان مراحل قائل به عین ثابت هستند!

استاد: بله دیگر، عرض کردم.

تلمیذ: شاید ایشان مبنایشان این است که این مطلب را می‌فرمایند که فغاية عرفان العارفين هم باز غایت عرفان در واقع سفر در بقاء می‌کند؟

استاد: نه، در همین مرتبه وقتی که اینت وجود دارد آنها اعتراف به عجز می‌کنند چون می‌بینند آن طوری که باید و شاید نمی‌دانند. این قضیه به بقاء کاری ندارد.

تلمیذ: حرف ایشان شاید روی مبنای خودشان صحیح است.

استاد: من می‌گویم که مبنایشان غلط است.

تلمیذ: شما از حیث مبنایی بحث نکردید.

استاد: عرض کردم اگر اینت غلط و مستحیل است پس چرا خیلی از افراد طلب رفع اینت را می‌کنند؟! اگر درست است پس چرا اینت در اینجا ثابت است و این قابل رفع نیست؟! باید بگویید که اینت در فناء برداشته می‌شود یا نه؟! اگر می‌شود برداشته شود پس چرا غایت عرفان عارفین همه عجز است و با وجود اینت احتجاب دارند؟! پس معلوم می‌شود که ایشان اثبات اینت می‌کنند. اگر امتناع دارد پس چرا طلب رفع اینت

^۱ . التعليقات، بوعلی سینا، ص ۳۴.

می‌کنند؟! این همه از بزرگان می‌گویند که خدایا اینّت ما را بردار، فانی کن، «**وَاجْعَلْ قَلْبِي بِحُبِّكَ مُتَمِّمًا**»^۱ اینها برای چیست؟! واله و شیدا شدن و هیچ از خود نداشتن و ذوب شدن اینهایی که هست برای چیست؟! پس هست دیگر!

فناء انکشاف عدم اینّت

با آن مطلبی که بر این مسئله جنبه برهانی داشت و عرض کردیم که قضیه فناء انکشاف عدم اینّت است و با زمان حال و زمان فعلی تفاوتی ندارد منتها الآن این حقیقت بر ما مخفی است ولی در آن موقع آن حقیقت روشن می‌شود که اینّتی وجود ندارد. الآن ما خیال می‌کنیم کسی هستیم وقتی که به مرتبه فناء رسیدیم می‌فهمیم که کسی نیستیم و تفاوت عارف و جاهل فقط در علم است!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

^۱. إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۰۶.